

قال علیه الصلوة والسلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی

وقوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین

لولاک لما خلقت الافلاک [illegible]

وقوله تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر

شاه جهان آن مصطفی سلطان جمله انبیا
بهر شفاعت همگنان روز جزا شد دگر

لولاک چتری بر سرش چون جان و تن شاهنشه رسل
تا او نیاید در جهان جمله رسل باشند بدر

شاهی ندیدم در جهان از قاف تا هم قیروان
نی در زمین نی آسمان چون مصطفی باشد دگر

جمله رسل اندر زمین کردند پیدا معجزه
دو نیم شد ماه در آسمان کرده چو بر وی یک نظر

رایات او ماحی شده جمله رسوم کفر را
آیات او دیدند چون جمله عرب گشته مقر

در مدح شیخ العالمین قدوة السالکین محمود قدس الله سره العزیز

شیخ معظم پیر ما محمود آن صاحبقران
چون او نباشد هیچکس هم محتشم هم معتبر

عالم

[illegible] پادشاه [illegible] عالم سفلی [illegible] عالم علوی [illegible] معجزه [illegible] النبی علیه الصلوة والسلام [illegible] قرآن [illegible]

عالم العالم همچو او هرگز ندیده مردمی

اندر کرامت مثل او خیزد کجا د ر قمر

او بود شیخ مقتدا او را جهانی مقتدی

گشتند اعمی سالکان چون رفت آن صاحب نظر

دارد تمنا عالمی خاک درش سرمه کنند

نو شوقت الصاحبدلان گشتند او را بی کسر

ای شیخ مخدوم جهان ما را نخواهی از خدا

تا رسته گردم از عنا یابم بجنت کشک زر

باب اول در سخن چند در وعظ و نصیحت گوید

گوید همین یوسف گدا در وعظ سخنی چند را

از بهر خلف خویشتن لقا بوالفتح آن نور البصر

آن رکن دین از علم خود معمور دارد در کبها

یا رب بگردان همچنین بپذیر از من این قدر

قوله تعالی ان للمتقین مفازا

قوله تعالی فادعونی استجب لکم

از تو بخواهیم بهر علم و عمل تقوی و ر ع

سالک بگردان آنچنان چون او نباشد کس دگر

از صدق دل خواهم ز تو یارب بگردان پیش من

سبقی بگوید بشنوم فهیم جهانی پیش در

هندی بگویم بعد ازین بشنو ز هر بابی زمین

در تربیت آخر بی بها در کوشش کن جان پدر

تحفه نصایح نام این کردم ز حق دارم رجا

اندر نظر پاکان شود مقبول شیرین چون شکر

رنجی کشیده مدتی هم دردها چون د ر د ز ه

چون من نزادم این چنین تحفه منور نامور

یارب ز فضل لطف خود گردان چنان این تحفه را

جمله جهان عاشق شود خوانند هر شام و سحر

باب اول در بیان توحید باری تعالی جل اسمه

[illegible]

کرد چو بالغ کودکی فرض است شناسی حق باو

داند یکی بیشک خدا جز او نشاید کس دگر

هیچون بدان حضرت خدا امثلی ندارد شبه هم

هرگز نزاده کس ازو نی مادر او رانی پدر

او را طعام و آب وزن هرگز نباشد حاجتی

خوابی نه او را غفلتی نی سهو را بروی گذر

پشتی نخواهد از کسی نی مشورت با کس کند

جمله جهان محتاج او از کس نخواهد او نظر

جوهر مرکب جسم هم عرض و تناهی هم مگو

نامش مخوان جز آنکه آن صاحب شرع کرده خبر

نی کل مگوی بعض هم رنگی مگوی نی مزه

بوئی مگوئی شکل هم نی قد و قامت نی صور

او را مگوی در مکان نی عرش باشد جای او

قال الله تعالی لم یلد ولم یولد

الله الصمد

قوله تعالی لا تأخذه سنة ولا نوم

قوله تعالی لیس کمثله شیء

قوله تعالی والله الغنی وانتم الفقراء

نی پیش و پس نی راست و چپ نی زیر کو نی فی زبر

زنده بدان حضرت خدا شنوا و بینا است همو

اشیا شده از خواست او هم نور و ظلمت خیر و شر

موجود کرده عالمی مختار در ایجاد بود

عاجز نبوده هیچگه وقتی نگشته مضطر

حادث بدان جمله جهان جز حق مدان کس را قدم

جمله صفاتش همچنین بیشک بدان جان پدر

گویا بدان حضرت خدا اندر ازل در یک سخن

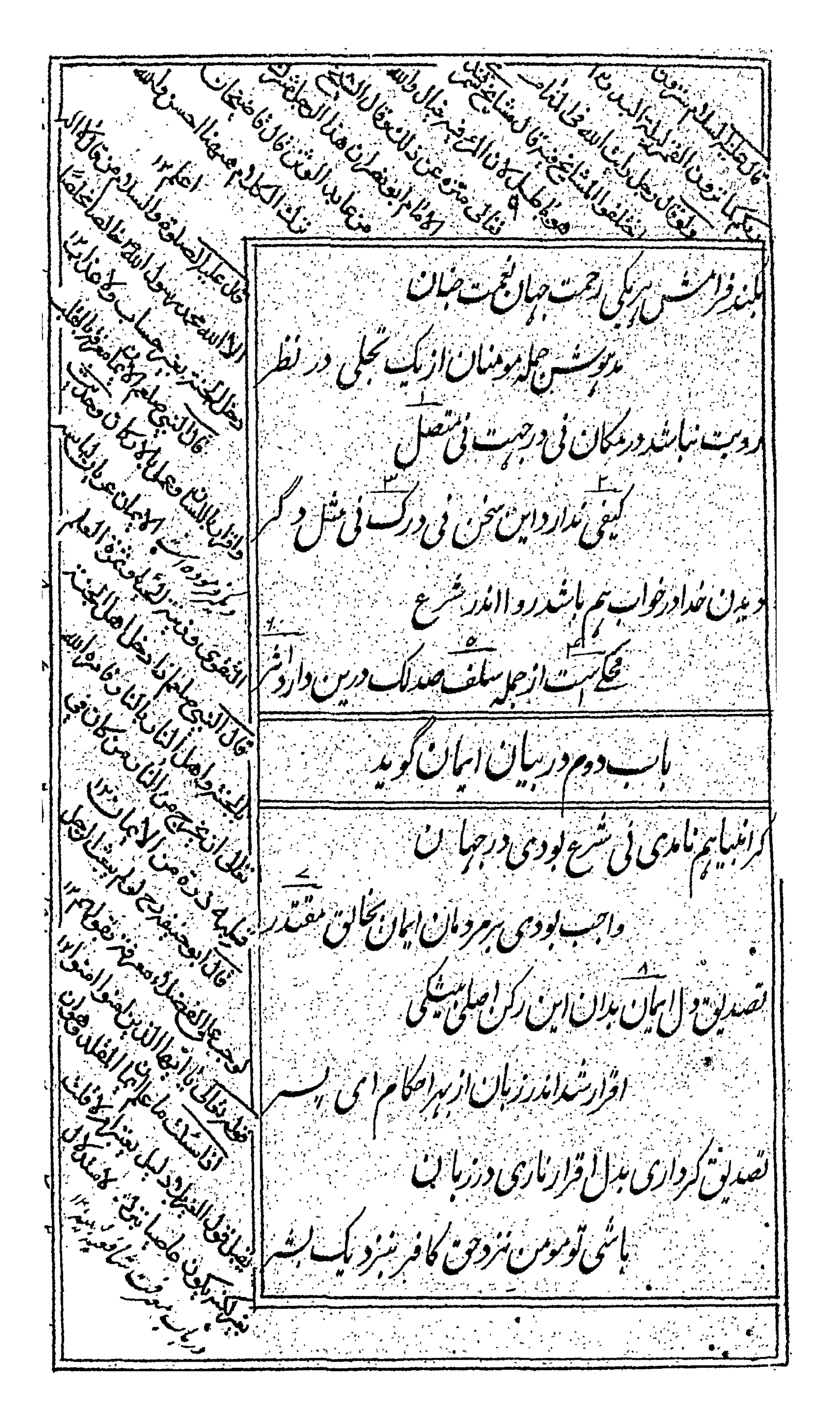
امر بدان نهی بدان صیغه یکی جمله خبر

حرفی ندارد صوت هم اعراب در وی نی هجا

دانی کلامش بیشکی از جنس خاطر هم فکر

دیده شود حضرت خدا از بعد جنت آخرت

بینند جمله مومنان هر یک بدیده چشم سر



بلند فرامش هر یکی از رحمت جهان نعمت جنان
مدهوشش جمله مومنان از یک تجلی در نظر
رویت نباشد در مکان نی در جهت نی متصل
کیفی ندارد این سخن نی در رگ نی عقل دگر
و دیدن خدا در خواب هم باشد روا اندر شرع
حکایت است از جمله سلف صد لک درین وارد اثر

باب دوم در بیان ایمان گوید

گر انبیا هم نامدی نی شرع بودی در جهان
واجب بودی بر مردمان ایمان بخالق مقتدر
تصدیق دل ایمان بدان این رکن اصلی بیشکی
اقرار شد اندر زبان از بهر احکام ای پسر
تصدیق کرداری بدل اقرار ناری در زبان
باشی تو مومن نزد حق کافر بنزد یک بشر

گر مومنی اندر جهل نشنود علمی از کسی

انجا بمیرد انچنان یابد عذابی از در سقر

ایمان بیارد چون کسی علمی نخواند معرفت

عامی بود او مومنی ایمان مقلد معتبر

هرگز نباید مومنی بیرون ز ایمان هیچگه

گرچه گناهان میکند از صد کبایر بیشتر

چون کافری کو میکند صد چند حسنه طاعتی

از کفر ناید او بیرون گرچه کند عدد المطر

شکی نیاری شبهه هم ایمان خود جانان من

هر چون بگو من مومنم ور نی تو باشی از کفر

دوزخ نماند مومنی جاوید لیکن چند که

قدر گنه رنجی کشد آید برون پس زان قدر

چون تو کنی عصیان بسی نیکی بکن هم متصل

عقوبت کند حضرت خدا جمله کنه کردد هید ر

باب سوم در بیان عقاید وعقیده باعتقاد وعقوبت گور

در گور پرسش حق بدان بر کودکان هم بالغان

منکر نکیری پرسدش از وی چو غایب شد بشر

مومن که باشد پارسا بدهد جواب زود شان

گویند او را خسپ تو همچو عروسی ... بشر

عصیان بعضی مومنان گویند جواب از فضل رب

کفار را بسته زبان باید سزای بد بتر

غرقه بآب گر شود شیری کشد یا سوخته

او را سوالی وان یقین در گور لی این منحصر

در گور ضغطه وان بحق ابرار را آسان شود

اشرار را باشد چنان چون در جوارح نیشکر

اطفال جمله مشرکان اندر سوال و از بهشت

قوله تعالی ان کتاب الفجار لفی سجین ۱۲

قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم ۱۲ و ان الفجار لفی جحیم

قوله تعالی ان کتاب الابرار لفی علیین ۱۲

کرده توقف بیشکی آن شمع امت نامور

در گور عاصی مومنی بیند عقابی چند که

کفار را در گوردان دایم عذابی بیشتر

انعام و راحت بیند و احسان کرم در گور ما

مومن که باشد صالحی بیند همین شام و سحر

در گور باشد زندگی چون زندگی امروز ما

کنجشک شنید بر قبر مرده بداند ماده نر

راحت عذابی هرچه هست از نیک و بد در گورها

داند خلقی همگنان الا همین جن و بشر

صوری چو اول در دمد میرند جمله زندگان

در صور دومی بیشکی خیزند هر یک از قبر

صوری گرفته در دهان داده خمی مر پشت را

یکپای پیش و پس دگر باشند همین او منتظر

امام اعظم رحمة الله علیه ۱۲

یعنی از عن الانبیاء والاولیاء ۱۲
قال الله تعالی سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب الیم
یعنی چنین باشد [illegible] انجام عذاب [illegible]
[illegible]
فائده ارواح [illegible]
[illegible] کقوله تعالی ومن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال
ذرة شرا یره ۱۲
قوله تعالی اذا الشمس کورت واذا النجوم
انکدرت ۱۲ [illegible]
[illegible] سوره
مذکور در امثال و نماید ۱۲

قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور ۱۲ گفته اند در میان دو نفخه صور چهل ساله فرق خواهد بود ۱۲

از جماد و عالم جانکی مجنون و عاقل کودکان
جن و شیاطین وحش هم طیر و بهایم در حشر
آیند حاضر جملگی هر یک حسابی میدهند
عدلی شود بر همگنان ظلمی نه بر کس نی خبر
میزان بحق دان بیشکی از بهر موزون کاران
اعمال را وزنی شود آن خیر باشد خواه شر
نیکی گران آید اگر مصلح بدان او را ولی
مفسد شقی باشد یقین شری گران آید اگر
پس نامها پران شوند یابند از جمله مومنان
در راست دست مومنان در دست چپ جمله کفر
بر پشت دوزخ پل بدان خلقی رود بالای آن
از تیغ باشد تیزتر باریک دان از موی سر
بعضی چو برقی بگذرند بعضی چو بادی راکبی

قوله تعالی فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه فامه هاویه ۱۲

قال علیه السلام و انا واقف علی الصراط کالبرق اللامع ۱۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الد

[illegible]

مومن ار بود مذنب خود ببیند عذاب مثل آن

آید بیرون جنت رود وحد شک یابد از کرم

مومن بدوزخ چون رود آتش نگردد گرد او

عظمی نه او را در سقر الا که خوف یا خطر

دوزخ بسوزد هر کی کافر چو باشد بالیقین

در نیل جنت هر آن دان اختلاف مشتهر

نومید بودن از خدا هم ایمن زو کفر دان

تصدیق کاهن کفر شد از غیب چون گوید خبر

هرگز نباشد اولیا چون انبیا در مرتبه

نی از فرشته هیچکس باشد چو ایشان ای پسر

زهاد جمله اولیا باشد افضل از ملک

جز از خواص چار کس هر چار ایشان نامور

جز انبیا و اولیا زهاد صالح مردمان

[illegible] ۱۲

قوله علیه الصلوة والسلام [illegible] ۱۲

کما ان اعمال الکفار [illegible] ۱۲

الایمان بین الخوف والرجاء ۱۲

قوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله ۱۲

[illegible] ۱۲

ان جمیع الملائکة [illegible] ۱۲

رسول [illegible] نبی [illegible]

قال النبی صلی الله علیه و سلم [illegible] عثمان ۱۲

قال النبی صلی الله علیه و سلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد بعد النبیین افضل من ابی بکر ۱۲

افضل بدار و بر ملک و بکر عوامی از بشر

هرگز نباشد هیچکس پس انبیا بوبکر چون

از بعد او میدان عمر پس بعد او عثمان نگر

از بعد او حیدر بدان کو بود شاهی در جهان

مسلم شوی مخلص همین از رفض گردی پاکتر

افضل خدیجه شد زنان پس عائشه افضل بدان

افضل ز جمله دختران هم فاطمه زهرا شمر

سختی مگو در حق کس اصحاب احمد مصطفیٰ

سیاره دانی هر یکی نی هیچشان باشد کس بر

گواهی بده کاین ده نفر از اهل جنت بیشکی

بوبکر عثمان هم علی دانی چهارم شد عمر

سعد و سعید و طلحه دان هم بوعبیده هشتمی

ابن زبیر او شد نهم هم عبد الرحمن نامور

قال النبی صلعم انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان ابن عفان سقفها و علی ابن ابیطالب بابها ۱۲

قال النبی صلعم لو کان بعدی نبی لکان عمر ۱۲

قال النبی صلعم من احب اصحابی فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله فهو ملعون فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان ۱۲

قال النبی علیه الصلوة والسلام اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ۱۲

قال علیه الصلوة والسلام لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار ۱۲

میان

سعی کن هر موزنا باشی بخانه یا سفر

بیدان شفاعت برحق است ابرار مر اشرار را

خواهند از حضرت خدا آرند بیرون از سقر

از بهر مرده زندگان بدهند صدقه یا دعا

گردد عذابی دور شان یابند راحت بیشتر

مشکل چو کاری مر ترا آید کنی میخوان دعا

مغز عبادت دان دعا دارد دعا جانان اثر

دانی قیامت را نشان دجال دیگر دابه هم

عیسی فرود آید کشد دجال را از پشت خر

یاجوج یا ماجوج هم پیدا شوند اندر جهان

سرهای بعضی آسمان باشند بعضی یک شبر

از سوی مغرب شمس را باشد طلوعی بی نزاع

بسته شود در توبه را آن روز که باشد سر بسر

کثرت زنان اندر جهان دانی قیامت را نشان

بر اسپ چون بینی زنان آید قیامت زودتر

دیگر نشانی علما خوانند خلق بی عمل

ساجد بهم بینی اندکی مسجد بیابی بیشتر

مشغول بینی در بنا خلقی شده از جان و دل

مرگ ار بخواهی از زمان مردن همین بهتر شمر

محمود احمد تاج دین مزدور بینی هر طرف

شادی قبول از هر کجا منقطع شده هم مشتهر

اهل بوادی روستا کوبان شبان هم چون ...

کفشی نه کاهی پای شان یکی نبودی شان بسر

دانی قیامت پیشکی ایشان چو بینی شهرها

مشغول گشته در بنا هر یک بقصر مفتخر

باب چهارم در بیان علم و عمل و فضل آن میگوید

بر سنگ خارا نقش دان علمی که خوانی در صغر

بر آب دان آن نقش را علمی که خوانی در کبر

قرآن بخوان تفسیر هم آموز خط صرف و لغت

نحو معانی با بیان توحید هم فقه و خبر

علمی بخوان کان مر ترا نافع بود منجی شود

جنت بیابی حور هم یابی خلاصی از سقر

علمی که خوانی بهر حق بی‌شک ترا منجی بود

نی بهر فتوای قضای بهر نان شغلی دگر

علمی که خواند بهر حق دان سود خود آن علم را

علمی نه بهر حق بود زان علم بینی صد ضرر

گر علم خوانی بهر آن بر صدر بنشینی مرتفع

آن علم دان چون کسبها کسب زان بهتر شمر

حیله نیاموزی که بی منکر نگردی از حیل

از شرع بیرون پای خود هرگز نیاری ای پسر
چون دوست داری علم را یا عالمی متعلمی
تو پاک گردی از گنه هر گنهی که داری از عمر
وقتی که بینی طالبی هر علم را یاری بکن
جنت بیابی از خدا کلکی دهی گر منکسر
گر علم خواند مردمی بکند عبادت اندکی
باشد ز خاصان نزد حق واز عابدان نزدیکتر
فضلی که دارد عالمی بر عابدان هم زاهدان
چون فضل احمد مصطفی بر کم کمینه از بشر
با عالمان نسبت مکن عابد که تنها خویش را
خواهد خلاصی از خدا عالم خلاصی صد نفر
شو خاکپای عالمان تا جای یابی در جهان
رو دور تر از جاهلان تا تو نسوزی در سقر

قال النبی صلعم نوم العالم افضل
من عبادة الجاهل ۱۲
قال النبی صلعم فضل العالم علی العابد
کفضلی علی ادناکم ۱۲
قال علیه الصلوة والسلام علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل ۱۲
قال النبی صلعم من نظر الی وجه العالم
فرح الله بها خلق الله تعالی منه ملک ۱۲
اذ نظر ملکا یستغفر له الی یوم القیمة
مراد عابدان و زاهدان
و جاهلان است ۱۲

مقصود از علم ای عمل ورستن وقضا مقصود لی

عالم که باشد بی عمل خر را نی کانی بی و از تر

علمی که حاصل شد ترا ترس از خدا التقوی بکن

ورنه تو باشی وز ددین هم راه زن هم حیله گر

باب پنجم در قضا حاجت و وضو و تیمم و غسل گوید

چون تو قضا حاجت روی زودی بکن سر را بپا

در سوی قبله رو مکن هم پشت ناری نامور

چون در قدم جا میروی اول بنه تو پای چپ

گر با تو باشد کاغذی آن دور کن با خود مبر

چون اول غایط مر ترا از جهت دهد در حال کن

گر تو بداری ساعتی صد رنج بینی صد ضرر

دایم تو باشی با وضو جامه بپوشی زرکلین

چون تو شوی خود بی وضو در حال کن تعجیل تر

العلم بلا عمل ... قوله تعالى ... منزلان ١٢ ... انما يتقبل الله من المتقين ١٢ ... التقوى ... البحث و التفتيش ١٢ ... قوله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء ... قال عليه الصلوة والسلام ... بلا علم كالقوس بلا وتر ١٢ ... قال عليه الصلوة والسلام العالم بلا [illegible]

قال عليه ... كالقوس بلا وتر ١٢ ... الابتداء برجل اليسرى عند الدخول ... والاستنجاء بثلث حجار او مدر ... كما ذكرنا منه ... قال عليه الصلوة والسلام ... والاحاديث ... اللهم اني اعوذ بك من الخبث والخبائث ... نعم والنظر ... قال عليه السلام ... الحمد لله الذي [illegible]

دقيق

الماء الخاص ١٢ ... [illegible]

قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون [illegible]

وقتی تو باشی بی وضو نظری مکن در مصحفی

نظری مکن بر آسمان سیاره ای شمس و قمر

ای سوی کعبه کن نظری سوی روی عالمان

ای ذکر گوی ای سبق ای روی مادر ای پدر

ای رد سلامی هم کنی ای اندر آی مسجدی

ای خواب بکنی ای خوری تجهیز میت هم سفر

این جمله ای ادب دان اجرتی بیابی از خدا

میکن تیمم یا وضو اگر عبادت سازی سحر

مصحف نگیری بی وضو مسجد نیایی هم جنب

بزه کار گردی مبتلا فاقه به بینی هم فقر

آب منی ظاهر چو شد با رفق شهوت جهان

یا حشفه غایب چون شود اندر فروج یا دبر

انزال باشد خواه نی فرضی بدان غسل را

[illegible]

بیت

[illegible]

وطی بهایم مرده هم انزال انجا معتبر

گر محتلم گردی شبی دیده منی آب نشاط

غسل کن وقت صبح هم زان وضو بگذار فجر

چون از نفاس و حیض هم پاکی به بیند عورتی

پاکیزه بکند غسل او وین غسل را فرضی شمر

سنت بدان غسل جمعه در عید هر دو عرفه هم

هر مرده هم واجب شده غسلی بده پاکیزه تر

چون پیش آید حاجتی غسلی بکن از جان و دل

مسلم چو گردد کافری زان غسل او هم دوستر

هر عضو را می شو بگو کلمه شهادت بارها

بی شک شوی پاک از گنه جنت در آئی تیزتر

مسواک را در هر وضو دایم بکن در صوم هم

خوشبوی کن تو جامه تن کردی معطر در حشر

[illegible marginal glosses]



[illegible]

چون تو کنی دو وقت را یکجا جمع در روز و شب

محبوس باشی یک حقب اندر جهنم هم سقر

چون تو گذاری فجر را سنتی مگو با هیچکس

تا در طلوع میخوان دعا گردی تو شخصی معتبر

گردی بدوزخ سوخته آنجا بمانی سالها

چون تو کنی ترک جمعه خمس جماعت ای پسر

چون بشنوی بانگ اذان ساکت شوی سخنی مگو

مشغول در کاری مشو میکن اجابت ناموَر

ترک اجابت چون کنی یا خود سخن گویی در آن

آید بلاها هر زمان در پیش تو تعجیل تر

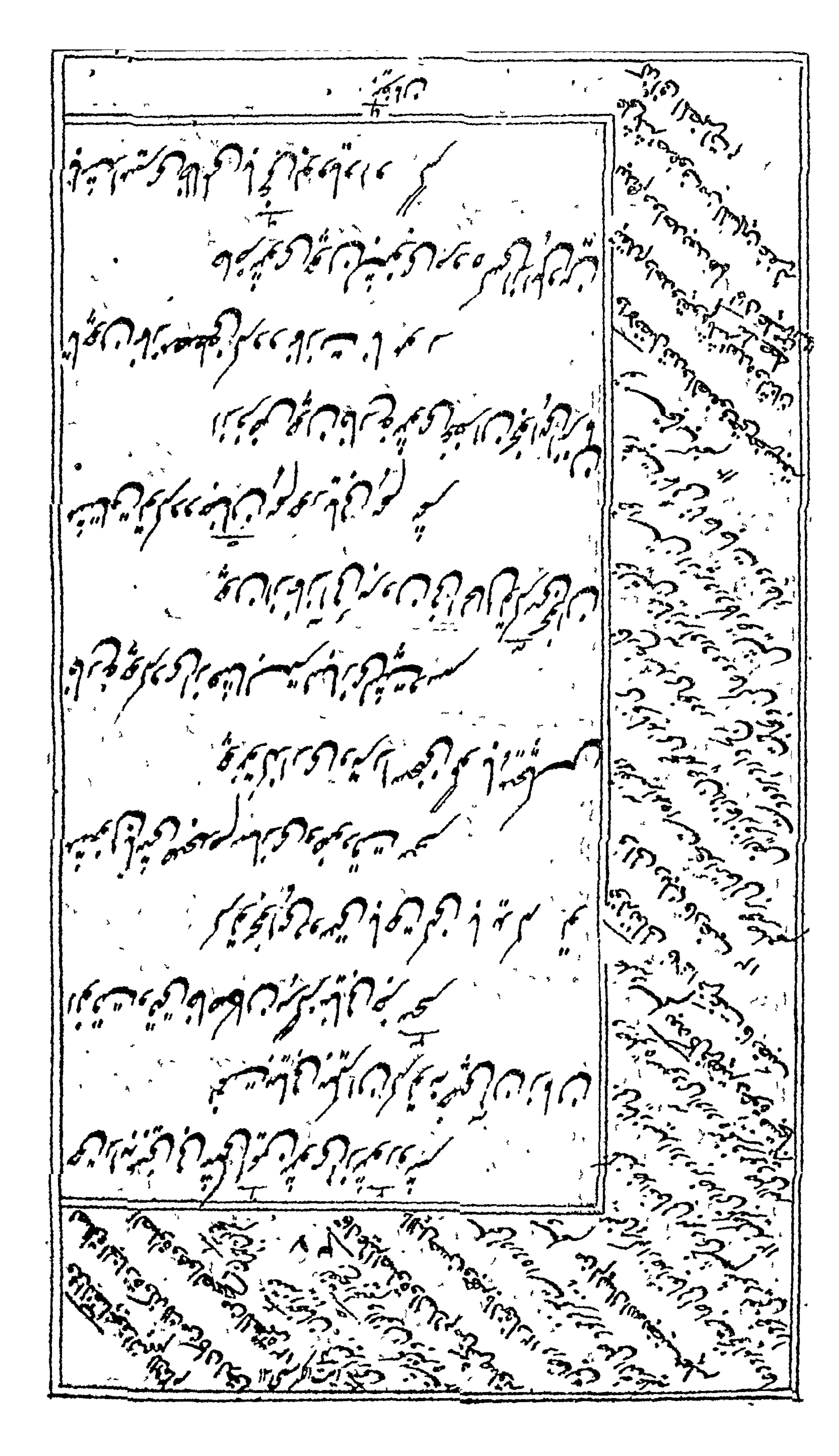
هر یک داری چاشت را اشراق را ناغه مکن

گردی تو نیکو پیشکی یا بی بسی هم مال و زر

وقت تهجد نیم شب بگذار تو از جان و دل

[illegible]

والمغرب ای یستحب تعجیل المغرب و تراخی کل زمان لان تاخیرها مکروه لما فیه تشبه بالیهود
فانهم یصلون والنجوم مشتبکة من علوی ۱۲



بر پای داری جمعه را ترک تکبیری بیجگه

حاضر شدن یابی جزا در ترک بینی صد ضرر

میگو اذان اوقات را ناغه مکن ای جان من

یابی جزا بیحد و عدا انجا تکبیری مژده گیر

مژده گیر امروز تو ضایع مکن فردا جزا

باشد امامت یا اذان تعلیم یا چیزی دگر

باب هفتم در بیان زکواة و صدقات

چون مال یابی از خدا خواهی بماند سالها

ربعی بده از عشر آن او را که بینی مفتقر

دو صد درم شرعی چو شد سالی بماند دست تو

فاضل بود از حاجت و این نباشد پیش در

مثقال بیستی از ذهب نیمی بده مثقال تو

پنجی ازان دو و بیست ده یابی خلاصی از سقر

[illegible]

پیرایه باشد چون ترا زان هم زکوة فرض دان

تا بر تو ماند سالها باید ز تو بشنو پسر

اسپی خری شود اگر در هر سر دیناری ده

ور نه از ان قیمت بکن بدهی زکوة ای نامور

از گاو سی یکساله ده و از چهل غنم ده یکی

یکساله زاده از غنم پنج چو یابی از شتر

در بیان زکوة زراعت و صدقه و دعا

از غلها عشری بده چون تو زراعت می کنی

ور نه شوی بره کار هم برکت نیابی در ثمر

مال از زکی پیشکی هم بر تو ماند هم ولد

آتش بگردد گر دادی غرقه گردد در بحر

مانع شوی زکوة را صلوات را آری بجا

قصری نیابی در جنان افتاده باشی پیش در

صدقه بده از مال خود و از خاصه مال خویشتن

مستان تو صدقه از کسی باشد زکوة یا نذر

ناوجه بدهی صدقه را داری از آن طمع جزا

آثم شوی و دوزخ روی از خوردن آن شر

درویش چون گوید و داد ندیقین ناوجه را

آثم شود او زین که ملعون بود هم خاکسر

چون تو برانی بر زبان ناوجه دادن تسمیه

کافر شوی و دوزخ روی آن حکم در خانی نگر

گر خفیه بدهی صدقه را ایمن شوی از خشم حق

چون نوح گردد عمر تو و چند یابی مال و زر

صدقه بده از بهر حق نی بهر نام و نی ریا

چون تو را صدقه دهی ذره بیابی در نظر

صدقه بده درویش را ایذا مکن منت منه

قال الله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ١٢

قوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی ١٢

نام کتاب

در زمین تو دست را تا دست او گردد زبر

گندم بده تو نیم صاع خرما بده اضعاف آن

در فطر آن واجب شده اضحی بکش شاة و بقر

گاو شتر از هفت کس شاة بکش از یک نفر

پل چو فردا بگذری چون برق لامع میگذر

چون پیش آید حاجتی یا زحمتی صدقه بده

صحت شود حاجت روا زحمت رود بیرون ز در

گر صدقه خواهی تا دهی باری بده ارحام را

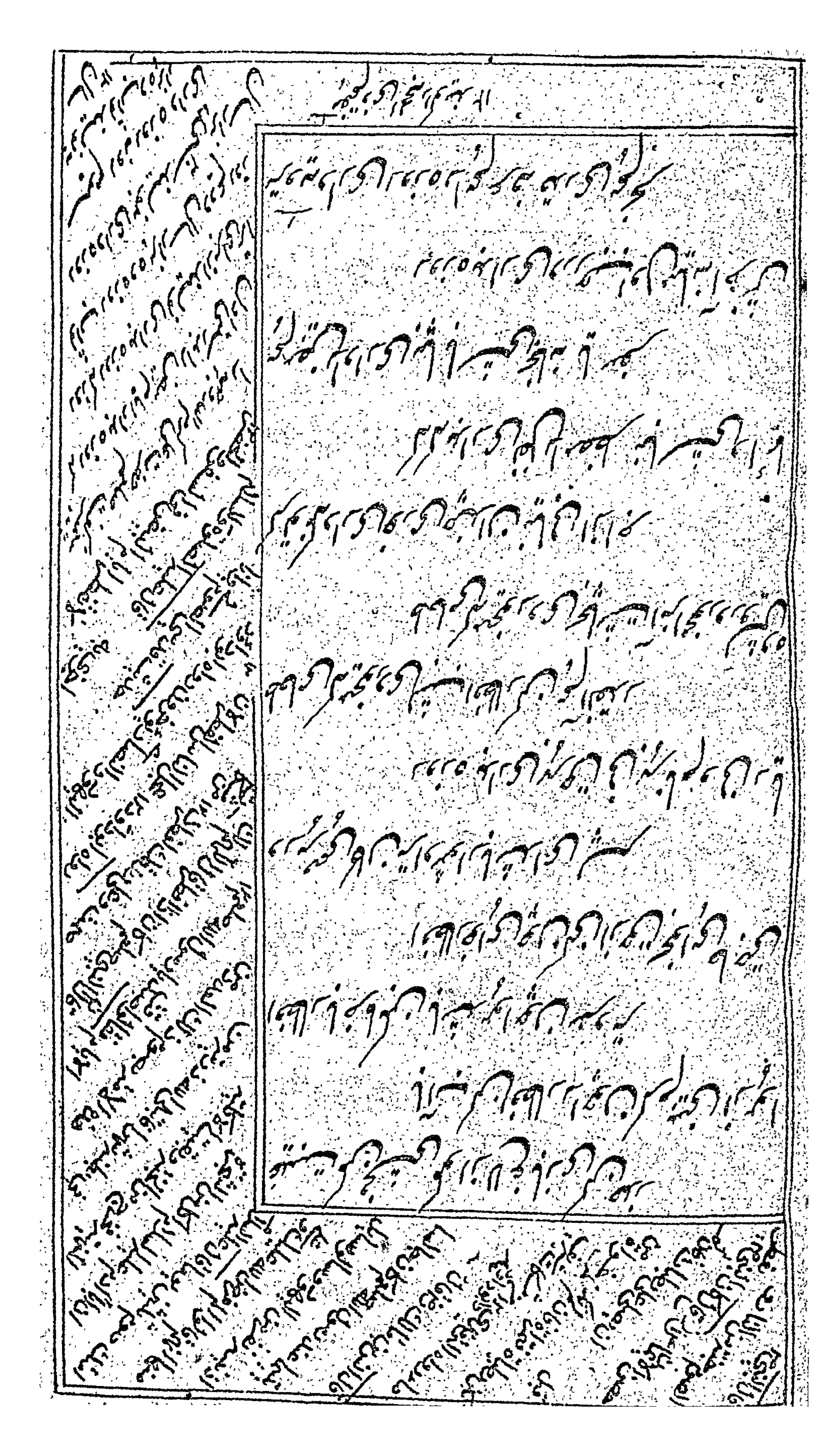
درویش را برگزیده ایشان چو بینی مفتقر

صدقه بگرداند بلا خشم خدا نشاند فرو

هرگز نیاید نزد تو آفت بلا خوف و خطر

باب بیستم در بیان روزهای ماه رمضان المبارک میگوید

نیت بکن از جان و دل رمضان چو دیدی ماه را



قال عليه الصلاة والسلام من صام رمضان ثم اتبعه ستا من الشوال كان كصيام الدهر ١٢ من مشكوة
ان النبي صلعم كان يصوم الاثنين والخميس ١٢ من مشكوة شريف
قال رسول الله صلعم لكل شيء زكوة وزكوة الجسد الصوم ١٢ من مشكوة شريف
حديث قدسي الصوم لي وانا اجزي به ١٢

روز خمیس و جمعه هم شش روز از شوال هم
صایم شوی هر روزه از بهر حق روز قمر
میری که باشد لشکری دایم بگیرش روز و شب
از اهل دارد روزه گر افطار باشد خوبتر
صایم چو هر کی شب خورد زان رنگ ماند در دهن
مکروه باشد اینچنین بل خوف باشد از فطر
دایم بخور طعمی سحر ترکش مگیری هیچگه
هرگز نپرسد حق ترا از طعام فطر و هم سحر
روزه بدان اسرار حق با کس مگو این سر را
روزه چنان پنهان بکن کی از زن بداند کی
فردا چو حق اعمال را بدهد بخصمان هر یکی
طاعت که باشد جملگی خصمی برد روزه مگر
وقتی در آیی مسجدی باید در آیی معتکف

قال النبي صلعم لكل شيء زكوة وزكوة الجسد الصوم ١٢

رمضان چو آخر عشر شد شو معتکف پای قدر

باب نهم در بیان حج و سفر و جهاد با کافران

از خانه بیرون در مرو جز از جماعت جمعه هم

بیرون بدان آفت بلا و فتنه مکن نیت سفر

گر تو سفر خواهی کنی باری سفر از کعبه کن

تا تو کنی طوف حرم با لب ببوسی آن حجر

در حج رفتن فرض دان گر زاد داری راحله

یکسان بدان ده اصل را راهی چو بینی بی خطر

چون تو بیاری حج بجا در تو نماند یک گنه

شادان برو اندر جنان با حور بنشین در صدر

باید مدینه هم روی بکنی زیارت مصطفی

تا پاک گردی از گنه با او نشینی در صدر

گر تو مسافر میشوی یاران طلب تنها مرو

یاران

همسایه حاصل کن انگه که برو خانه بخر

گر تو سفر خواهی کنی روز قمر کن مشتری

راحت به بینی زان سفر هم گنج یابی هم گهر

روز زحل مسکن سفر آئی سلامت خانها

در حال بینی روی شان دیری نمانی زان سفر

عقرب چو بینی ماه را از خانه بیرون در مرو

در برج ثابت هم مرو مانی تو آنجا دیرتر

روز جمعه روز احد در عقرب تو هرگز مرو

رجعت به بینی در بدن صحت نه بینی ای پسر

شنبه دوشنبه وقف کن در شرق از آن جانمن

ور تو نمانی میروی از در ببینی صد خطر

روز سه شنبه از لعا سمت شمال هم مرو

در مشتری بیرون مشو سوی جنوبی در سفر

چون گم کنی تو راه را راهی نیابی تا زوی
گوی از آن در حال تو راهی بیابی در نظر

جنگی بکن با کافران فرض بدان این جنگ را
وقتی که بینی کافران کردند غوغا عام تر

از خوف بگریزی اگر بر کار گردی فرخی
اکبر کبایر این گنه زان کار کن کلی حذر

باب دهم در بیان تلاوت کلام و ذکر و دعا و درود

قرآن چو خوانی جان من از جان و دل با فهم خوان
در باب معنی هر سخن ده روز ختمی کن ز سر

مدغم بدان معنی و در و اندیشه کن از خواندنش
وقتی بیابی وجد هم نوری بگیری سر بسر

در وقت خواندن دان چنان گوی که می‌شنوی ز حق
با او بگو هم راز خود از وی شوی تو مست تر

باب ۱ بیان ۲ حالت ۳
قوله تعالی وجاهدوا فی سبیل الله
قال علیه الصلوة والسلام الفرار من الزحف من الکبایر
قوله تعالی واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون
قال علیه السلام افضل العبادة تلاوة القرآن

سلطان بدان حضرت قرآن اندر حجاب صدق

بیزار شو از غیر حق اگر بیابی زو خبر

خواند حروف با حجاب هر کز مدان آن خواندش

اندر دبیرستان چنین خوانند هر شام و سحر

خواهی شوی اسرار دان سلطان به بینی چشم خود

در صحن دل جاروب ده زانجا برون کن بال و پر

یس و نوح و عم را هم واقعه با ملک خوان

پس فجر و ظهر و عصر هم مغرب عشا ای شه بسر

در شب جمعه طه بخوان یا بی جزا بجد و عدد

پیش از جمعه خوانی کهف ایمن شوی از شور و شر

در بند خوان اخلاص را الحمد را با تسمیه

بیخوان چهل یکبار تو هر شب که باشد در سحر

از بهر عزت روز و شب اره سوره یوسف بخوان

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا وقال تعالی فاذکرونی اذکرکم ۱۲

سوره تغابن را بخوان می ترسی از طاعون اگر
اوقات خمسه ذکر گو هم قوت خود آن ذکر دان
چندان بگو تو ذکر حق تا ذکر گوید موی سر
هر که گوید ذکر حق حق ذکر گوید مر ترا
گردی یکی از اولیا گر ذکر گوئی هر سحر
در خفیه گو ذکر و دعا تا پاک گردی از ریا
روزی ترا گردد لقا بینی خدا را در بصر
مغز عبادت دان دعا بردار دست کن دعا
الحاح کن خواندن دعا یابی اجابت زود تر
یابی اجابت آنگهی از وجه پوشی هم خوری
واز کذب و غیبت فحش هم بکنی زبان حبس و حصر
دانی اجابت طایری دارد دو پر از صدق و [illegible]
طیران نگردد ممکنش چون بشکند این هر دو پر

عن النبی صلعم الدعاء مخ العبادة ۱۲
قال النبی صلعم ان الله تعالی یحب الملحین فی الدعاء ۱۲
مسح الوجه بعد الدعاء بالیدین [illegible] ۱۲
[illegible] ۱۲
فقد قال علیه الصلوة والسلام من ابتدأ بالدعاء ابتدأ بالصلوة وختم بها استجاب ۱۲

چو تو دعا خواهی کنی صلوات گو در مبتدا

در ختم هم صلوات گو تا نُجح یابی زود تر

ساعت اجابت را دعا وقت ندا روز جمعه

در جمعه ساعت آخرین خواندن دعا غنیمتم

اتمام اذان دیدی که شد از حق بخواهی حاجتی

وسط اقامت هم اذان در جوف شب وقت سحر

از ظهر تا هم عصر تو در اربعا می خوان دعا

در شب جمعه عیدین هم وقتی که می بارد مطر

وقتی که کردی نرم دل افطار بکنی روزه را

چون تو کنی ختم قران حاضر جماعت صد نفر

در شب برات و هم شبی اول که باشد از رجب

وقتی که صف غازیان حمله کنند بر صف کفر

چون تو کنی فرضی ادا میکن ز جان و دل دعا

شب عیدین

وقتیکه که کعبه مر ترا ای جان من آید نظر
هر و مسافر زحمتی دارند عرض چون از دعا
وانی اجابت بیشکی و یکی دعا مادر پدر

باب یازدهم در بیان مکاسب و قناعت و سوال میکند

شرم می داری ننگ هم از کسب کردن جان من
آموز کسب و علم هم شو ذو فنون صاحب هنر
آموز علم و هم هنر در ما نگردی تا بسی
آنکس که باشد با هنر نانی نخواهد در بدر
از کسب کردن خود بخود و از رنج و تشویش خویشتن
چیزی نخواهی از کسی تا شهد گردی هم شکر
کاری بکن در حال تو وان کاهلی چون کافری
کاهل که باشد آدمی او را بدان چون گاو خر
سنگی چو آری بهر می بر پشت خود از کوه و دشت

قال علیه الصلوة والسلام الکاسب حبیب الله تعالی یعنی کاسب حلال [illegible]

او ز افزونی نان خوری بهتر ز صد نان پدر

کنجاره بخوری بهتره آب خوری شور و نمک

بهتر ز سلطان چون بروی شربت خوری نعمت دگر

چون سنگ نباشی منتظر تا کسی خوردن دهد

هر کس که بینی اینچنین او را بدان از سگ بتر

کسبی بکن نانی بخور صبر و قناعت پیشه کن

چون تو نخواهی از کسی زرشت یابی کشک زر

چون تو ستانی از کسی خلقی ترا گوید گدا

ور تو کسی را میدهی گویند شاهی معتبر

پندی بگویم خوبتر در گوش کن نیکو شنو

احوال خود با کس مگو رنجی بکش نانی بخور

هم خواستن محظور شد اندر شریعت بیشکی

یک روز نانی چون بود آن خشک باشد خواه تر

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین

الایمان نصفان نصف صبر ونصف شکر

قال علیه الصلوة والسلام السؤال حرام

چو تو نخواهی مال را از بهر عزت مفتخر
بیدان یقین آن مال را سوزنده آتش چون حجر

گر می بکاری کشت هم مقدور باشد گر ترا
در زرع کاری خود بکن بردار میوه بیشتر

کسبی که باشد در جهان باشد شمرده نفع آن
در کشت نفعی عالمی سود دستش باشد منحصر

تیر و کمان از دست خود مهمل نداری هیچگه
آموز کردن آشنا اسپان دوانی هم شتر

باب دوازدهم در بیان نکاح

تا مر ترا قوت بود تزویج کردن پیشه کن
آفت بدان اندوه غم اندر نکاح ای نامور

چون تو نمائی زن کنی کن خوبصورت پارسا
فرمان بر و مونس بود خدمت کند شام و سحر

الزراعة افضل من التجارة لانها [illegible]
قال النبی علیه السلام [illegible] تزوجوا [illegible] الولد [illegible] فانی مکاثر بکم [illegible]
قال اکرموا زوجتکم اکرمکم الله تعالی [illegible]
قال النبی صلعم من رمی بسهم فی سبیل الله [illegible] ۱۲
قال النبی صلعم النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی
[illegible]

اندوه نارد پیش تو اندوه غم جمله برد

گر وی ندارد این صفت گوئی طلاقش زود ده

در چهار چیز از خود فروتر تزویج چون خواهی کنی

در سن و طول و هم حسب چارم بکثرت مال و زر

زن را که خواهی تا کنی هرگز نخواهی جز چنین

در خلق و خوبی هم ادب خوف خدا از خود زبر

کوتاه فربه زن مکن دیگر دراز و لاغرک

هرگز نخواهی کامله فرزند آن آرد بتر

هرگز مکن خانه را آن زن که دارد ساق پی

منانه را هم دفع کن گفتار باشد زشت تر

آن زن که او اندک بار یک دارد ساق پا

بر روی گوید بد ترا و ایم به بینی [illegible]

چون تو نخواهی خلوتی بیارست از خویش را

مکاره گریان کند برای شوهر اول منت نهنده و بسیار گوی [illegible]

قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

در هر سخن عذری کند مکاره باشد حیله گر
آهسته چون گویی سخن پاسخ دهد نعره زند
بی اذن او آید برون تنها بگردد در بدر
مردم چو آیند پیش او از تو گله بروی کند
گوید قوی ناخوش منم او گرچه باشد خوبتر
سر را نپوشد هیچگه نی روی شوید دست و پا
نی چشمها سرمه کند نی شانه اندر فرق سر
پنهان کند از تو سخن مهمان براند دشمنان
اول ز تو طعامی خورد و از مرد بخورد بیشتر
آنکس که دارد زن چنین او را بدوزخ دان یقین
چون تو زنی یابی چنین در حال او را کن بدر
چون ماه از شب چهارده شیرین سخن سیم بدن
راحت بخواهی در جهان فی الحال رو سریه بخر

قال النبی صلعم اتقوا من ابناء الملوک فان فتنهم شهوت کشهوت النساء
قال النبی صلعم من نکح غلاما بشهوة عذبه الله تعالی فی نار جهنم الف سنة

گر نیک یابی پارسا قانع بود خدمت کند
با او بساز و خوش بزی ورنه ببرو دیگر بجو
شهوت مبین بیگانه زن در روی نباشد چون ترا
در سوی امرد هم مبین وز نزد او شو دورتر
چون تو نواطت یاز نا القتیله بکنی مس هم
خیرات جمله عمر تو ناچیز گردد هم هدر

باب سیزدهم در آوردن عروس بخانه و مجامعت کردن و فرزندان زادن

چون تو زنی آری بمنزل پای او در حال شو
باید بریزی آب را در چار گوشه بام و در
خلوت کنی چون با زنی نام خدا گفتن در آن
از دیو شیطان جملگی خوانی تعوذ ای نامور
مسکین ضیافت صبحدم کش گوسفند و گاو را

[illegible]

طمع مکن خلقی بخوان آمد چنین اندر خبر
در وقت خلوت اهل خود شهوت زنی بیگانه را
ور در دل چو آری یا بشکل دختری آید پی پسر
زیر درخت بار ور هرگز مرو نزدیک زن
فرزند بد چون خدا ظالم بود هم بی هنر
گر بی وضو خلوت کنی بخلی به بینی در ولد
در زیر مه سیاره هم فرزند فاسق زشت تر
سخنی مگو آن زمان گنگی ولد باشد از آن
نظری مکن در شرمگه فرزند آید بی بصر
خلوت مکن با اهل خود چون سیر خوردی طعام را
بیدار گردی یا بشکل صد رنج بینی صد ضرر
اول ز شب قربان مکن چندان نیابی جهتی
قربان چون آخر شب کنی باشد ستوده خوبتر

مسئله از حضرت ابو حنیفه رضی الله عنه
پرسیده شد که دیدن زن ذکر شوهر
خود را و دیدن شوهر فرج زن خود را
روا است یا نه گفت رحمه الله امید
میدارم که ثواب بسیار است ۵ مسئله
از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است
اولی است دیدن مرد سوی فرج عورت
خویش در وقت جماع ۵
از ذخیره

اول که باشد چون شبی هم در میان اخرش

چون تو روی نزدیک زن بینی ز پیری صد خطر

اول میانه ماه چون باشد بکروی کرد زن

فارغ چو از قربان شوی از زن جدا شو زود تر

خود را بآب گرم شو تا تب نه بینی درد سر

خلوت مکن با زن جوان میکن حذر از پیر زن

نزدیک رفتن پیر زن باشد همین خوردن زهر

تعجیل در خلوت مرد باشد زیانی مر ترا

دانی منی از مغز سر هم روشنی اندر نظر

گر کس رود بر سالمه باشد قوی او را بدن

ذوقی ازان هم نیست به یابی فواید بیشتر

وقتیکه گشتی محتلم غسلی بکن هر زن برو

ورنه شیاطین بیشکی انباز گردد ای پسر

کامل چو بینی ماه شد صحبت کن با اصل خود

ناقص چو بینی ماه را شکوه در خلوت مبر

زن را طلب کن آنچنان هرگز نداند مردمی

آوازی کس نشنود تاریک باشد آن حجر

آنجا نباشد کودکی نی گریه باشد نی سگی

بگزین محلی آنچنان کانجا نباشد جانور

نزد یک قوم خود منشین بینی چو نشسته بوده زن

بوسه مده فرزند خود چون نشسته بینی ای پدر

ترس از خرابی جان شان ناگاه آید از درون

بزنند گردد سوخته جمله جهان کوه و شجر

حایض چو گردد عورتی حرمت بدان قربان او

چون وطی با نسیان کنی صدقه بده دینار زر

او را مکن از خود جدا چون جهودان کافران

قال الله تعالی ولا تقربوهن حتی یطهرن ۱۲

فراموشی

[illegible]

و دیگر از جمله تن جز خون موضع منفجر

فرزند چون خدا او را نیکو نامی بنه

نامی که باشد بر سرش حمدی و عبدی خوبتر

از روز زادن هفتمی هم دور کن موی سرش

گر زر و سیمست شایی مکش شاتین چون باشد پسر

همچون رسوم جاهلان موئی نداری بر سرش

جعدی نداری قیمتی کان هست شیطان را مقر

باب چهاردهم در آداب طعام خوردن

چون طعام خواهی تا خوری در روز شست یکبار خود

آن طعام باشد سود تو باقی مرض دان و درد سر

در جوع چون طعامی خوری آن طعام دان با تو علی

طعامی که در سیری خوری آن طعام نخورد دل حکم

از پیش خود طعامی بخور در پیش کس منگر که است

جای قرار چو منی

قال النبي صلعم خير الاسماء عبد واحد كلها اسمي عبد الله وعبد المجيد

گفته است خاتم انبیا هم همچنین ای جان من

بر سر یکی دان زحمتی بر دیگری دارد شمر

چون از غذا فارغ شوی فی الحال رو خوابی مکن

راحت نیابی در بدن آسوده گردد مغز سر

در شب طعامی چون خوری باید روی گامی چهل

تا تو نگردی زحمتی نی درد بینی در دو سر

چون بر تو آید میهمان تعظیم کن بیحد و عد

فی الحال کش در پیش او طعامی که باشد خشک و تر

ور تو کسی مهمان شوی هر جا که جا یابی نشین

از میزبان آب و نمک خواهش مکن چیزی دگر

شخصی بخواند گر ترا وقتی که سازد دعوتی

عذری مکن هم معذرت چون بشنوی هم شور و شر

در طعام و انی بشنیستی یا طعام بهر مرده

قال علیه السلام من اکل الطعام من
البیت فی اول یوم قربة فمن الایمان و
فی یوم الثانی تبع منزل الملائکة و من
اکل فی یوم الثالث تبع منزل الجن
۱۲

انجا سرودی دف و دل مخشی عشرت تا سحر
یا ساختند آن طعام را بهر ریا فی نام حق
خوانند آنجا اغنیا مکنند بر فقرا زجر

باب پانزدهم در بیان اداب آب خوردن

گر آب خواهی تا خوری باید خوری زان اندکی
ساکن بخور اندر سه دم تعجیل در یکدم مخور
استاده باشی آنزمان آبی مخور جز چار جای
باقی وضو و وقف جا هم چاه زمزم هم سبو
آبی نباید تا خوری در چار جا ای جان من
نهار و پس خلوت مخور پس خواب هم حال جنب
الی مخور یک ساعتی یابی امان از دردها
هر گه که خوردی طعام را از گرم شیرین چرب و تر
چون تو کنه داری بسی آبی بده مر خلق را

قال علیه الصلوة والسلام الذی یشرب فی ثلثة انفاس اهرا و اشفی و امری و ابرا ه
قال علیه الصلوة والسلام حسبنا بین الطعام و شربنا بعد الطعام ه
قال النبی صلعم سور المؤمن شفاء لکل داء ه
قال علیه الصلوة والسلام لا یشربن احدکم ... یا نافع لشی فلیتقی ه
من شرب الماء انظلم الله تعالی ببلاء لا دوا له

تا چنین گردد آن که از جوی جنت آب خورد

آبی خورانی عام را یابی ثوابی از خدا

یک قدح بدهی تشنه را حوضی بجنت صد دگر

باب شانزدهم در بیان آداب جامه پوشیدن

جامه پوشی آنچنان کان دیر ماند مر ترا

لی چهونه پوشی شرمی پوش آنچنان باشد

از پنبه پوشی جامه را در دین بیابی راحتی

دستار باشد پیراهن ایزار کن زان شعت تر ۱

المحاب و خز دیباجه را باید نپوشی هیچگه

ابریشمی چون رشته شد زان تو بکن کلی حذر ۲

مختار شد از جامه ها اسپید جامه جامنی

تو دور کن از خویشتن هم زرد لعل و معصفر ۳

کم پوش پشم و چرم را سجده مکن بالای آن

قال علیه الصلوة والسلام من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی الآخرة

قال علیه الصلوة والسلام [illegible] الحبیب والله [illegible]

عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله [illegible] یقول ازرة المؤمن الی انصاف ساقیه لا جناح علیه فیما بینه وبین الکعبین ما اسفل من ذلک ففی النار قال ذلک ثلث مرات لا ینظر الله یوم القیمة الی من جر ازاره بطرا

قال رسول الله [illegible] ما اسفل من الکعبین [illegible] رواه البخاری

۱ [illegible] کننده

۲ [illegible]

۳ سپید

بر چپه سجده افضل است نزدیک علما معتبر

دستار بندی بدعت کز شمله گذاری پس عنق

بی شمله باشی بند شی آن بند شی شیطان شمر

شمله که باشد با علم آن شمله روشن بدان

بی علم شمله دان چنان چون خانه تاریک تر

دیری بماند پاک هم کوتاه چو پوشی جامه را

این لبس شکل صالحان هم مردم نیکو سیر

چون کفش پوشی موزه هم باید که پوشی زرد و لعل

چون کفش موزه شد سیه اندوه بینی بیشتر

موزه چو پوشی کفش هم باید که پوشی راست پا

چون تو کشی این هر دو را باید کشی بر عکس تر

هرگه بپوشی جامه نو یک کف پر از آبی بکن

ده بار سوره قدر خوان زان آب کن تو جامه تر

انگشتری را من مپوش از مس و از آهن نیز هم

تو دور کن از خویشتن خاتم چو یابی عین زر

ترک تختم افضل است امری نباشد چون ترا

از نقره کن انگشتری خاتم چو گشتی نامور

باب هفدهم در بیان ذکر کردن و خفتن

در روز گر گفتن خواب رو بیدار کردی ذکر کو

باید بخسبی با وضو بسیار یابی تا ثمر

بیدار گردی نیم شب از خانه بیرون در مرو

خفتن چو خواهی کش چراغ آوند پوشش و نیز در

تنها بخسبی خانه کانجا نباشد آدمی

آسیب یابد از پری باشد ترا بر جان خطر

چون تو عشا کردی ادا فی الحال رو خوابی بکن

عاصی شوی در دوزخ روی شب‌ها بگویی چون سمر

قیلوله را دان نعمتی هرگز نگیری ترک آن
راحت بیابی در بدن آسوده گردد مغز سر

مقصود باشد تا شر هرگز نخسپی بر زمین
طاعون و با هم از زمین آید برون جان بدر

خوابی که بینی جان من تعبیر پرس از عالمان
از کودکان هم دشمنان نی از زنان اهل کفر

تعبیر مکن چون کسی آن خواب افتد هم بر آن
بد را بگو بد خوب چون آن زشت گردد خوبتر

گر بد بگو بد خوب را آن خواب بی شک بد شود
خواندم چنین اندر کتب دیدم چنین اندر خبر

منکر مشو از خوابها مرویست از پیغمبران
چون خواب بینی مصطفی تحقیق دان هم معتبر

شیطان بصورت مصطفی قدرت ندارد تا شود

عن النبی صلعم قال من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی [illegible] مشارق ١٣

خفتن در روز [illegible]

لی هم چو کعبه او شود لی هم چو شمس لی قمر
جانان تخمیسی شب جمعه عاشوره غره محرم
رمضان آخر ده شبی بیلک بیانی شب قدر

باب هژدهم در بیان بیع و شرا

میکن تجارت جانم این از مکاسب خوب وان
در نه برکت پیشه اسپان بهایم هم بجز
غله مخزنیت گران برده فروشی هم مکن
پرهیز کن این هر دو را ملعون نگردد محتکر
واز سود غله برده هم هرگز ندارد برکتی
محروم مانی از کفن آن مال بخورد کس دگر
در هر چه بینی ضرر کس نیرم بود یا گاه و کچ
آن احتکار است بیلکی مخصوص لی قوت بشر
گر غله داری از زرع بکنی از ان انبار ۱

خفتن زینت گران

قال علیه الصلوة والسلام من احتکر فهو خاطی ۱۲۸

هرگز نگردد محتکر نزدیک علما معتبر

چون تو خریدی بنده مفروش او را هیچگه

دانی برادر همتی گرچه بود آن بد بتر

گر تو فروشی یا خری سوگند ناری بر زبان

سوگند چون صادق خوری روزیت گردد تنگتر

کیلی و وزنی چون خری آن تمامی از دوکان

تا کرده کیلی و وزن هم مفروش جانان هم مخر

مالک کنیزک چون شوی پاکی رحم از وی بدان

مستی مکن تقبیل هم فی الحال در خلوت صبر

کامل به حیضی حیض چون اندر گذارش زود کش

بیعی کنی چون جاریه پاکی رحم دان دو بتر

پرهیز کن خوردن ربا خوردن ربا باشد خسان

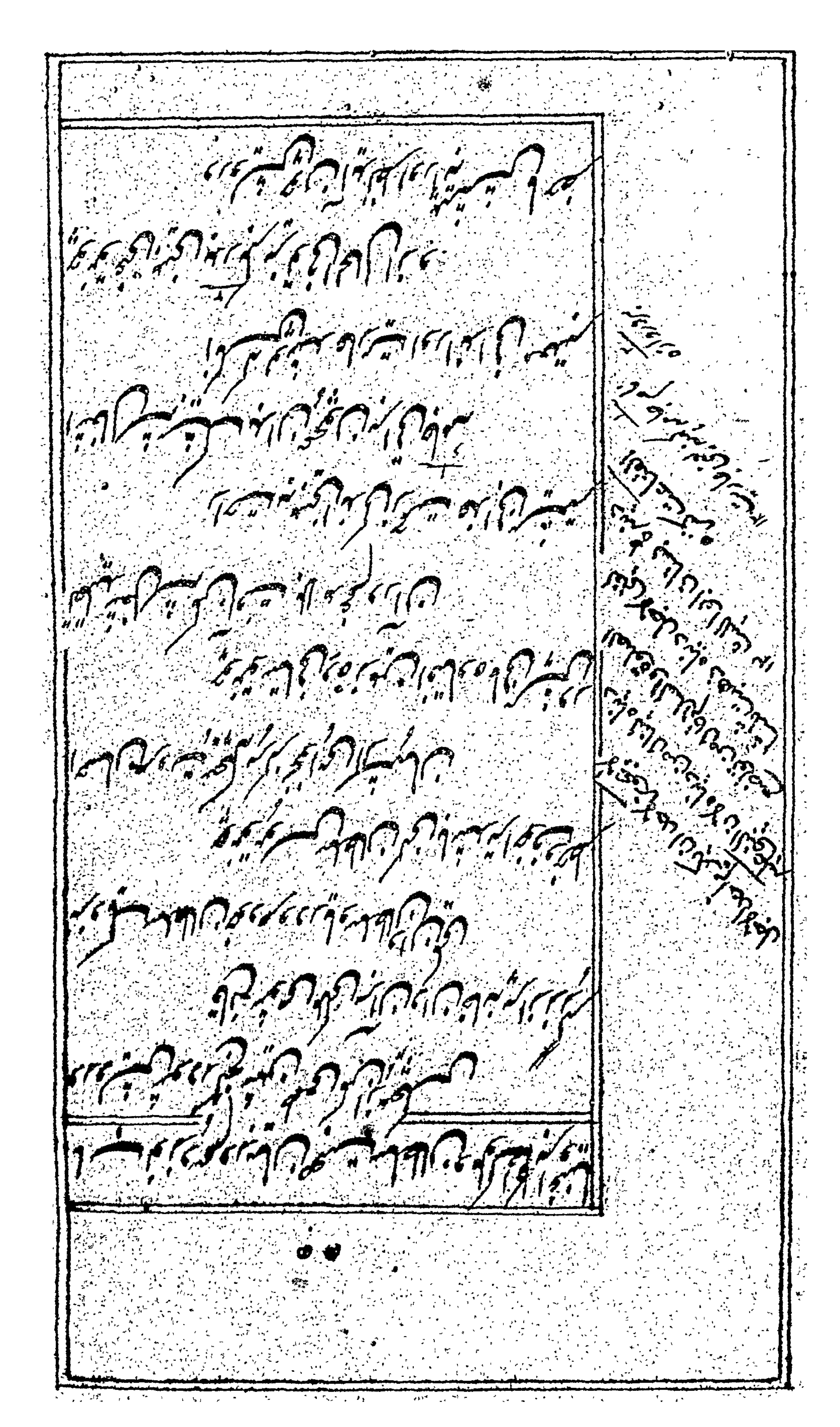
کردن زنا با مادران هفتاد کرت ای پسر

قال النبی صلعم من حلف صادقا ضیق الله رزقه ومن حلف کاذبا ضیق [illegible] ۱۲

یا بیراث یا به [illegible] باشد یا از کسی بخرید باشد مالک شود ۱۲

قال النبی صلعم من اکل الربوا فکانما جامع مع امه سبعین مرة ۱۲۵

لا تشتر علی البایع [illegible]



پرسیر از پیر و ملک دان زیر قائل قربشان

چون نشینی با ملک هر لحظه بینی صد خطر

تعظیم کن درویش را چیزی بده وز بهر حق

چون نوح گردد عمر تو ده چند یابی مال و زر

پرسند از تو چون سخن خدمت بکن پاسخ بده

هر دو ز تو ملتان دین عظم تو بکبر بهر زر

انصاف کن چون کسی هرگز مشو مغرور آن

شکر که سلطان خود ده آن زهر دانی شکر

زایشان نیابی رافتی مهری نیارند بر کسی

رافت ملک آفت بدان احسان شان خشم و قهر

چو تو روی مجلس شهان باید نگهداری زبان

سخنی نگوی پیششان آبی برون باشی چو کر

تا خوانده بر شاه مرو خوانند چون در حال رو

قال النبی صلعم من سکن سلاطین ...

قال علیه الصلوة والسلام ... فی الدنیا ...

قال علیه الصلوة والسلام من اطاع السلطان فقد اطاع الله

۵۰۷

طاعت بکن فرمان شان این نوع از فرض شمر

عدلی که کند بادشاه بهتر ز سالی شصت دان

بلند کسی طاعت و آن با خود عبادت بیشتر

حدی اقامت چون شود اندر زمینی بهر حق

از چهل صبحی دان نکو باران که متواتر مطر

باب بیستم در بیان حسن خلق و عقل و معیشت و مشورت و حقوق همسایگان

تو پیشه کن خلق حسن تا دوست گردی خلق را

با خلق چندان خلق کن تا تو بگردی مشتهر

نادان چو گوید بد ترا خلق بکن پاسخ بده

خلقی کند یاری ترا گردند هر یک یادگر

عقل و معیشت حلم هم با مردمان ورزش بکن

تا شهید گردی در جهان یابی العقبی ثمر

نرمی بکن با جمله کس خلق و مدارا پیشه کن

قال علیه الصلوة والسلام عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة

قال علیه الصلوة والسلام حد یقام فی الارض خیر من مطر اربعین صباحا

تا دوست گردی خلق را چون روح در قالب بشر

کن مشورت در کارها کاری مکن بی مشورت

مامور شد در مشورت شاه رسل آن نامور

چون تو همی برده خری اول بدان هم زاد خود

طعامش خوران چون طعام خود جامه بپوشانش بتر

چون او کند عصیان خطا بگذار از وصبری بکن

آوند گر او بشکند یاوه مگو دیگر بحذر

کاری مفرما آنچنان رنجه شود زان کارها

خاصه چو بینی صائمش فرمای کاری ما قدر

رنجه مکن همسایه را بسیار احسان کن برو

ور نه بود زخم بتر تا باشد عذای صعب تر

رنجه کنی همسایه را حضرت خدا او را دهد

خانه زمینها ملک تو آمد چنین اندر خبر

قوله تعالی وشاورهم فی الامر

قال علیه الصلوة والسلام من اکرم جاره وجبت له الجنة

قال علیه الصلوة والسلام من اذی جاره ورثه الله تعالی داره

جمله بزرگان اولیا اند از تحمل پیشگی
گردند از همسایگان چندان که ناید در حصر
خدمت بکن تو جمله را مخدوم گردی پیشکی
آنکس که او خدمت کند مخدوم گردد تاج سر
است و بهایم چون خری کاه و دلیده شان بده
آبی نهاهم بارها نخورند اندک بیشتر

باب بیست و یکم در بیان ستدن وام و دادن قرض میگوید

در وام تا غلتی جان من تا زنده باشی در جهان
از بام شکند دست و پا از وام برود جان و سر
هرگز ندارد کس روا وامی کشیدن جز سه جا
در مخمصه بهر کفن تزویج دختر یا پسر
چون تو دهی وامی بکس باید دهی قرض حسن
خواهش مکن مهلت مده یاوه مگو دیوان مبر

قال النبی صلعم من خدم خدم
لا تقرضن احداً ولو حبیبا فان
القرض مقراض المحبة

وامی مکن بهر سود ازان دام افتی در بلا
دنیا گسستی بلده غم عقبی شوی هم بی ثمر
چون تو کسی وامی دهی نیت بکن تا خواستن
چون او دهد بستان توان ورنه مکن کلی جدا
از دین کریک دانک رادهی بدان خویشتن
نزدیک حق باشد نکو از صدقهٔ دینار و زر
صدقه که چون مقبول شد یابی ازان اجر و جزا
یک حبه گر از حق کسی باقی گذاشتش در حشر
از وامدار خویشتن مستان کهی چیزی نفع
کشتی ستانی چون کرو غله مخور هر خصم بر
جمله کروها حکم این جانان من بشنو شنو
گاوی ستانی چون کرو تو شیر او هرگز مخور

باب بیست و دویم در بیان کلام و سلام و سکوت و عطسه و تهنیت و عیادت

وفی الحدیث سلطان و علم دین
دنیا الناطق [illegible]
دار الآخرة اذا کان من بیت قضا
البینه مختار الفتوی

قال الله تعالی صم بکم عمی فهم لا یرجعون ۱۸

قال علیه السلام من سکت سلم
ومن سلم نجا ه

قوله تعالی ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه

چون تو روی در مجلسی ساکت نشین خاموش هم
مگشای اول تو سخن پاسخ بگو چون در گهر
باشی تو ساکت روز و شب چیزی مگو جز ذکر حق
سخنی که باشد گفتنش نزدیک حق آنرا اجر
سخنی نباشد کاندران غرضی ترا اسلام و دین
غرضی معاشی اندر وانرا تو لا یعنی شمر
غیبت حرام است بیشکی در گفتنش دوزخ روی
غیبی که در غیبت کنی این است غیبت ای پسر
آنکه کسی غیبت میکند حسنات وی بر وی رود
مغتاب گوی میخورد مردار لحمی از بشر
غیبت مکن در هیچگه بگریز از غیبت گران
از جملگی عصیان گناه غیبت بدانی زشت تر
تمام زادان دوزخی بوی نیاید از جنان

قال علیه الصلوة والسلام
الغیبة اشد من الزنا

غیبت کننده

هر چند طاعت میکند دان طاعتش جمله هدر
دانی موکل بر زبان جمله بلا آفات هم
جرب زبان گر اندک است هم جرم آن دان بیشتر
کفری و دروشرکی ازو قذفی و بهتان زور ازو
هرگز ندیدم در جهان جز خاموشان کس خوبتر
قذفی مکو در هیچکه کز وی گناهان می شوند
سودی ندارد مر ترا داخل العصیان شود تر
کذبی مکو در هیچکه لعنت خدا بر کاذبان
کاذب نباشد سرخ رو و او را نیارد کس نظر
قذفی مکو مملوک را مقذوف چون باشد بری
حدی خوری در هیچکه گشتی سیه رو در حشر — روز جزا
چون قذف گفتی مر ترا مر برده گان عار شود
نسخه — مرد و دگر دی در شهادت در سراجی کن نظر

ناپدید؟ — کزوی گناهان می شوند

قال علیه السلام البلاء موکل بالمنطق ۱۲

قال علیه السلام المؤمن لا یکذب ۱۲

قوله تعالی لعنة الله علی الکاذبین

فی کفایة الشعبی صحیح فی الاخبار من کذب هر قانه ینزل علیه سبعون الف لعنة ۱۲

مسئله حد قذف هشتاد تازیانه است بگواهی دو مرد یا اقرار قاذف یکبار ثابت شود ۱۲ منافع

بنده گان مردان

سوگند هم بغیر از خدا هرگز نرانی بر زبان
ورنه کافر گردی و دوزخی این شرک باشد خفیه تر
هرگز مخور سوگند تو گرچه خوری از صدق دل
حلاف و دزد و دوزخ بدان در خشم حق او را شمر
اول به بینی چون کسی او را سلامی کن روان
یا بی جزا حمد و عده هرگز نیاید در حصر
چون تو سلامی رد کنی گر مسلم است رد کن نکو
ور را چو بینی کافر است کو مثل آن نی بیشتر
سلطان سلامی بر حشم مولا کند بر بندگان
بی بی کنیزک خویش را هم اغنیا بر مفتقر
تنها که باشد مردمی خدمت کند مر جمع را
یعنی سلام کند ۱۲
راکب کند بر راجلی بینا کند بر بی بصر
چون عطسه بزند مردمی تحمید گوید متصل

و لا تطع کل حلاف مهین ۱۲
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تو بیر حمک در حال لغو غرض کفایت می شمر
سبقت کنی گر تو بر و تحمید گوی پیش از آن
در گوش وی بدان هم بشکم در گونه هیچ ای پسر

باب سیوم در خشم و تکبر و حسد و کبر و عجب و عیوب و غیبت

حاسد نیاید نیکوئی هرگز نیاساید کهی
بخورد حسد طاعات را چون هیزم تنور در
بگذار کبر و عجب هم شو خاک پای همگنان
مانند دوزخ ملقی آن خود که باشد کینه ور
چون تو بگوئی عیب کس صد عیب آید پیش تو
کم بی و عذری هم مکن تا تو نیفتی در سقر
هرگز مکن استیز را گرچه بود حق سوی تو
با خور نشینی در جنان گشته بیابی در صدر
کبری مکن با هیچکس و ان جمله را بهتر ز خود

بسم الله
قال النبی صلعم من نبشر العاطس بالحمد لله من التوص واللوص والعلوص یعنی
اذا قال الغیر العاطس قبل ان یحمد العاطس امن من وجع السن و وجع الاذان و وجع البطن ه
بستان ابو اللیث ۱۲
قال علیه الصلوة والسلام الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب ه

چون کبر بکنی با کسی باشی ز کبران بدتر

چون پیر کودک مرترا آید نظر تعظیم کن

کودک بدانی بیگنه در پیر طاعت بیشتر

مومن ندارد کینه اندر درون جان خود

شب چون بخسپی جانمن کینه بشو تو از جگر

هر جا شجر بینید کسی گشته نگون سوی زمین

خدمت کند هم پشت خم چون بگذرد از نه شجر

عیسی شده بر آسمان از ره تواضع خلق هم

قارون شده زیر زمین چون کرد بخل و کبر سر

چون نه شجر بینی نگون راکع شده سوی زمین

آری همون گردد نگون شاخی که باشد میوه بر

باب بیست و چهارم در بیان اخلاص و ریا میگوید

صوم و صلوة و صدقه هم بهر خدا خالص کنی

نی بهر جنت حور نی بهر خلاصی از سقر
از بهر دنیا یا عمل بهر جزا عقبی کنی
مزدور کردی بیشکی کامل نیابی این اجر
حق را بیابی آنگهی کاری کنی از بهر وی
مخلص چو گشتی جان من بینی خدا را چشم سر
اخلاص ورزد کارها در کارها اخلاص کن
کفری بدان سمع و ریائی از مرائی کس بتر
چون ذکر گوید پاسبان از بهر نان ورد را
بزه کار گردد ذکر گو باشد منافق بی خبر
دنیا چو خواهی از خدا از بهر آن طاعت کنی
دنیا بیابی بیشکی مانی ز جنت دور تر
چپ راست بیند بنده چون اندر نماز خویشتن
گوید خدا می بنگری از من مگر او خوب تر

الاخلاص ان لا یبتغی فی عمله زیادة و نقصانا لاجل الخلق لا بحجاله اللبس والطعام و غیر ذلک ۱۲

از

دل را چو بینی بر خدا در کارها راهی خدا

مقدار کاری آنچنان آخر بیابی پر گهر

ور تو بخواهی از خدا حوری و قصری در جنان

صد حور بینی بیشکی حق را نیابی ای پسر

باب بیست و پنجم در توکل و رضا و خوف و رجا میگوید

چون توکلی بر حق توکل هم رضا در کارها

بی شک ولی گردی یقین در سلک خاص معتبر

جمله بسپردم کارها در حضرت ای پادشاه

کو این سخن در روز و شب ترس از خدای کس دگر

خوف خدا باید چنان چون من مگس دوزخی

امید باید اینچنین باشم بجنت در صدر

مسلم بباید آنچنان خوف و رجا هر دو طرف

خوفش بباید اندکی امید باید بیشتر

قوله تعالی ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا ۱۲ بدر

وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ۱۲

قال رسول الله صلعم الایمان بین الخوف والرجا ۱۲ بدر

قال تعالی ان الله مع الصابرین
قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم
ولئن کفرتم ان عذابی لشدید

اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا
واحشرنی فی زمرة المساکین

صبری بکن ور کارها از صبر یابی صد فرج
ظالم چو بیدی خصم را صبری بکن یابی ظفر
امید کس بر دل بکن امید بر خالق بکن
کو رزق بدهد وحش را طیر دریا هم بشر
ظالم چو ظلمی میکند صبری بکن با کس مگو
از کس نخواهی داد خود داد تو دهد هم دادگر
دان نصف ایمان صبر را هم شکر النصف دگر
محکم بکن این هر دو را مومن بگردی بی خطر
موجود داری نعمتی قیدش بکن در شکر حق
زاید بران خواهی اگر شکری بگو ای نامور
گر چه مراتب میدهد دارد غنی شاکر ولی
اولی رسد با صابران کو صبر میکند در فقر
شاکر سلیمان گرچه بود اندر مقام سلطنت

الزهد هو اعراض عن الدنیا و غیرها

الی الاخرة ۱۲

قال النبی صلعم من ترک ذرة مما نهی الله تعالی خیر له من عبادة الثقلین ۵

قال علیه السلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له

هر که زر رسد با مصطفی کرده بدرویشی صبر

باب بیست و هفتم در بیان توبه و زهد

توبه بکن امروز تو هرگز مگو فردا کنم

شاید بمیری صبحدم فردا نیابی ای پسر

توبه کنی از صدق و دل فیما مضی آری ندم

چون یاد آری آن گنه کردی خراب منکسر

از سیئاتی بکن و ستی مزن در مال دنیا جا مکن

هر ذره را با تو بود فردا حساب و هم حصر

گر بازمانی از مناهی گرچه باشد ذره

نزد یک حق آن بهترست از طاعت جن و بشر

گر بنده از صدق و دل توبه کند از معصیت

بروی نماند ذره زان کردها در روی اثر

در بند دنیا چون شوی طلبش کنی از هر کجا

[illegible] ... رسول گفت ... دینار ... [illegible]

... سلام گفت ... یا رسول الله صلعم ... [illegible] ۱۲

ای الندم ۱۲

مجرم

محروم مانی از خدا مبغوض گردی منتشر
عصیان بدانی دوستی کردن بدنیا هم خطر
دشمن خداوان آن کسی مشغول که باشد مال و زر
فارغ شدی از سیم و زر رستی ز شیطان او
زاهد ز شیطان ایمن است وسواس او با سر وی کفر
اموال دنیا چون کسی جمعی کند دانی سگی
کو هم شکم پر میکند وان زر بدان سنگ و مدر
درویش خواهد مال و زر او را مدان درویش تو
او هست مقلد دزد دین دیوی بدان صورت بشر
چون هست دنیا بیوفا در بند او بودن خطا
در جمع او وان صد عنا در دین نه سودی صد ضرر

باب بیست و هشتم در بیان بخل و سخا و ایثار و امساک

گر دور داری خویش را از بخل و از امساک هم

الدنیا اولها بکاء و اوسطها عنا و آخرها فناء
قوله تعالی ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون ٥

رسته شوی یابی جهان شیشی چو شاهان بر صدر
ایثار را هم پیشه کن چیزی بخواهی از کسی
مخطور دانی خواستن وادان لطیفه خوبتر
صد چند کس از صوفیان بودند عمری در سفر
تشنه شدند جمله تشنه و بود آبکی بهر یک نفر
لیکن کس نخورد آن آب را مردند تشنه جملگی
آن آب ماند همچنین آنجا نماند کس دگر
هم صدر و مسند منزلت محراب و محفل جایگاه
ایثار کن بر دیگران گردی تو شخص معتبر
دشمن خدا شخصی بدان کو پیشه سازد بخل را
محبوب حق دان آن کسی ایثار کند سیم و زر
هرگز مبر مال فرو از بهر روزی نیستی
آن روز چون آید ترا آن مال گردد مستتر

السخی حبیب الله ولو کان فاسقا ۱۲ عن ابی هریرة رض قال رسول الله ص السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس بعید من النار والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار ولجاهل السخی احب الی الله من عابد بخیل رواه الترمذی [illegible] مراد از ایثار خرج کردن برای خدا چیزی که [illegible] احتیاج است [illegible] کما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون ۱۲ وقوله تعالی واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین ۱۲